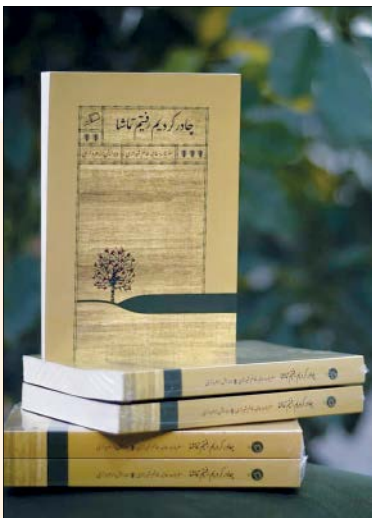


حجاز به روایت عالیه خانم شیرازی



نگارش ادامه سفرنامه خود عالیه خانم برای نوشتن آن دست به کار شده است و ماحصل آن چیزی شده که اخیراً با عنوان «چادر کردیم رفتیم تماشا» و با ویرایش زهره ترابی روانه بازار نشر شده است. اما آنچه که بیش از هر چیز به روایت‌های این کتاب جذابیت مضاعف می‌بخشد، صراحت و شجاعت راوی اثر در بیان نظراتش درباره مناسبات آدم‌ها با هم و نقاط قوت و ضعف رفتاری آدم‌هاست؛ به‌ویژه آن که راوی کتاب در جریان بازگشت از سفر خود مدت کوتاهی فرصت حضور در دربار ناصرالدین شاه را پیدا می‌کند که توصیفات او از زندگی شاه و دربار او، از بخش‌های خواندنی و جالب این کتاب به‌شمار می‌رود.

عالیه خانم شیرازی از سفر پرمخاطره و سختش برای به‌جا آوردن فریضه حج نیز روایتی از همین جنس است. یک سفرنامه تر و تمیز و به تعبیر بهتر زنانه که شرحی است از سفر پراتفاق او از کرمان و مسیر سختی که برای رسیدن به سرزمین وحی داشته تا حکایت پایان این سفر سخت و بازگشت به تهران که در آن زمان یعنی دوره حکومت ناصرالدین شاه قاجار، پایتخت ایران بوده است. سفرنامه‌ای که البته نگارش آن به نوعی یک توفیق اجباری برای راوی اثر شده است چرا که در ابتدا قرار بود آقاولی خان که همسفر عالیه خانم در این سفر بوده، این سفرنامه را بنویسد و به همین دلیل نسخه خطی نیز با دستخطی از او شروع می‌شود؛ اما به‌واسطه تنبلی او در

احسان سالمی

روزنامه‌نگار

روایت‌های زنانه اغلب به‌واسطه دقت خانم‌ها در جزئیات و طبع حساس و نگاه همراه با عاطفه آنها به همه امور، از ظرافت‌های بیشتری نسبت به روایت‌های مردانه برخوردار است؛ روایت‌هایی که گاهی در عین سادگی حاوی دقیق‌ترین توصیفات از امور است؛ روایت‌های

اطلاعات فوری

عنوان: چادر کردیم رفتیم تماشا
زیر عنوان: سفرنامه عالیه خانم شیرازی

مؤلف: زهره ترابی

ناشر: نشر اطراف

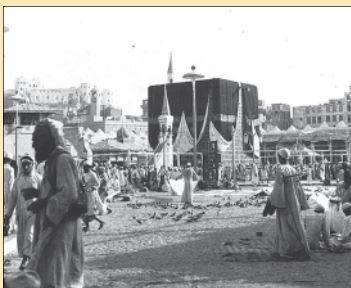
تعداد صفحات: ۲۴۸

قیمت: ۲۸ هزار تومان

پیش‌بینی زمان مطالعه: ۵ تا ۷ روز

معنای واقعی گرمای عربستان

باد می‌آید مثل آلوی تنورا!



توصیف عالیه خانم از وضعیت جغرافیایی عربستان از بخش‌های خواندنی این کتاب است: «امروز که روز چهارشنبه نهم است، غسل کردیم. مشرف شدیم به حرم مطهر معصومین. جای همگی خالی بیت‌الاحزان، به قربان دل حضرت فاطمه (س) بگردم. دعا به همگی کردم. الهی خداوند قبول کند. ولی هوای مدینه گرم است، گرچه ما منزل بدی داریم... امروز شنبه دوازدهم صبحی رفتیم به زیارت حمزه سیدالشهدا (ع). سوار گاری شدیم، چیز نوظهور، گاری درست کردند که اصلاً امن

ندارد مگر میخ‌ها، همه چوب می‌بندند به یک الاغ کوچکی، هشت نفر، ده نفر می‌نشینند. خدا نصیب نکند که تکان بدی دارد... صبح پنجشنبه هفدهم بار کردند. در این راه هم همه مغیلان و درخت خرما ابو جهل و شورو بود. از روزی که از مدینه طیبه بیرون آمدیم، معنی گرمای عربستان را فهمیدم. چنان گرم است که مافوق آن متصور نیست. از آسمان و زمین آتش می‌بارد. آفتابه در چادر گذارد، آبش مثل آب جوش سماور می‌شود. فرش توی چنان داغ است که دو دقیقه پا در یک جا نمی‌توان گذارد. باد می‌آید مثل آلوی تنورا!»

سختی‌های سفر به سرزمین وحی

گم شدن در دریا

در دورهای که سفرهای حج معمولاً به شکل هوایی و با هواپیما انجام می‌شود، شاید درک تصور چگونگی سفر زمینی یا از طریق کشتی به سرزمین وحی کمی سخت باشد ولی واقعیت آن است که روزگاری مردم با سختی بسیار راهی این سفر می‌شدند؛ سختی‌هایی که عالیه خانم بارها در روایتش از این سفر به آن اشاره می‌کند: «امروز که چهارشنبه است خبر دادند که راه جده گم شده. در این دریا هم کوه بسیار است. احتمال خوردن جهاز به کوه دارد، خرد می‌شود، غرق می‌شود. همه یا... یا محمدا داریم. امشب هم کشتی را نگاه داشتند به‌واسطه گم کردن راه. صبح پنجشنبه الحمد... راه پیدا شد. از جده بلدی آمد و کشتی را از میان کوه‌ها رد کردند. دو سال قبل از این کشتی به کوه خورده بود، غرق شده بود. دکل هایش از آب بیرون بود. تا این که الحمدلله رسیدیم جده. جمعیت زیادی از عثمانی و... و فرنگی بودند. ما اسیرها را آوردند توی دروازه نگه داشتند. یک طرف صندلی‌ها، همه عثمانی‌ها نشستند، تذکره می‌گیرند، می‌دهند. سربازها دور تا دور ایستاده‌اند. به خاطر آمد عیال حضرت سیدالشهدا (ع). الهی بمیرم برای دلشان که چقدر سخت برای ایشان گذشته. خلاصه تذکره به ما دادند، مرخص فرمودند.»



برنامه روزانه يك شاه

۸۰ زن شاه همه برك می‌کنند



شاید هیچ کدام از بخش‌های کتاب به اندازه شرح بازدید راوی از دربار ناصرالدین شاه خواندنی و جذاب نباشد؛ «صبح سر و وضع ما را درست کردند، کالسه درست کردند، ما را بردند اندرون. مثل نقل‌هایی که بچه‌ها می‌گویند از هفت دربند رفتند، بنده را هم بردند. عصرها می‌رفتیم حیاط شاه، ۸۰ زن شاه همه بزک می‌کنند. شاه خودش جلو می‌افتد، زن‌ها دنبالش. گاهی با غلام‌بچه‌ها گوی بازی می‌کند. حیاط شاه

هم خیلی بزرگ است. در وسط حیاط نرده آهنی ساخته‌اند، دو ذرع قدش. وسط این، عمارتی بلند ساختند سه طبقه که خوابگاه شاه آنجاست و زیرزمین این عمارت خزینه است که هر چه پول می‌آورند، آنجا می‌آورند. زن‌ها هم همه توی اتاق‌های بالا و پایین منزل دارند. [شاه] صبح هم یک ساعت از روز رفته از خواب بیدار می‌شود. اول که بیدار می‌شود پیانو می‌زند، همه می‌فهمند شاه بیدار شده. هر صبح اول سه دانه سب می‌خورد. بعد یک فنجان چای یا آب گرم می‌خورد. بعد نان و پنیر یا یک جوجه کباب می‌آورند، می‌خورد. یک ساعتی می‌نشینند، یا جواهر تماشا می‌کند یا می‌رود بیرون. باز عصری می‌آید اندرون، به همان طریق که مذکور شد راه می‌رود.»